

طرح تفسیر ماده (۱۸) قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب

مصوبه مجلس شورای اسلامی: ۱۳۸۷/۹/۱۰

تاریخ بررسی در شورای نگهبان: ۱۳۸۷/۹/۲۰

ماده واحده - آیا تشخیص مغایرت بین آراء مورد اعتراض با شرع توسط رئیس قوه قضائیه به معنای قبول و تجویز اعاده دادرسی محسوب و کلیه شعب مرجوع الیه (دادگاههای عمومی، تجدیدنظر و دیوان عالی کشور و نظامی) مکلف به رسیدگی ماهوی به موضوع و انشاء رأی می‌باشند یا خیر؟
نظر مجلس:

تشخیص رئیس قوه قضائیه به معنای تجویز اعاده دادرسی است و پرونده در مورد آرائی که در سابق از شعب تشخیص صادر گردیده به شعب دیوان عالی کشور و در سایر موارد به مرجع صالح جهت رسیدگی ماهوی و صدور رأی مقتضی ارجاع می‌گردد.

الف - نظرات مخالف

- با توجه به مراد استفساریه که در مقام بیان مقصود قانونگذار از ماده (۱۸) بوده است و می‌خواسته بیان کند که تشخیص رئیس قوه قضائیه در جهت مغایرت آراء با شرع، تشخیصی ماهوی و دارای اصالت است که بنابراین، شعب مرجوع الیه، مکلف به قبول این تشخیص و رسیدگی مجدد بر اساس آن هستند، لذا نحوه استفسار و جواب ارائه شده توسط مجلس، چندان رسا نیست و می‌بایست این اشکال در قالب تذکری به مجلس، ارائه شود. اشکال هم این است که در استفسار از عبارات «قبول و تجویز اعاده دادرسی» و سپس عبارت «مکلف به رسیدگی» استفاده شده است، اما در پاسخ استفساریه، عبارت «مکلف» ذکر نشده و فقط لفظ «تجویز» آمده است که باعث عدم تصریح به مراد مقنن و باقی ماندن شبهه می‌شود.

- هر چند قرینه لئی بر مراد قانونگذار از به‌کارگیری واژه «تجویز» ناظر بر «لزوم و وجوب» اعاده دادرسی توسط محاکم است، اما احتیاط حکم می‌کند که با تصریح به این تکلیف و لزوم، هرگونه برداشت خلاف را از بین برد.

- به نظر می‌رسد الزام دادگاههای مرجوع الیه به رسیدگی مجدد در کلیه پرونده‌هایی که رئیس قوه قضائیه، آرای صادر شده در آنها را خلاف بین شرع می‌داند، از آنجا که هم شامل پرونده‌های ناظر بر حق‌الله و هم حق‌الناس می‌شود، صحیح نباشد؛ زیرا در پرونده‌هایی که موضوع آنها حق‌الناس است، رسیدگی قضایی منوط به درخواست مدعی است. بنابراین، اطلاق الزام و تکلیف به رسیدگی در این خصوص برای دادگاهها، به صرف تشخیص خلاف بین شرع بودن حکم صادر شده توسط رئیس قوه قضائیه و بدون مشروط کردن رسیدگی مجدد به درخواست مدعی صحیح به نظر نمی‌رسد.

- اطلاق الزام مندرج در این استفساریه مبنی بر لزوم رسیدگی مجدد کلیه دادگاههای مرجوع الیه به پرونده‌ای که رئیس قوه قضائیه، رأی صادر شده در آن را خلاف بین شرع تشخیص داده است، از آنجا که شامل کلیه دادگاهها و از جمله دادگاه صادر کننده رأی ابتدایی می‌شود، اشکال دارد؛ زیرا قاضی صادر کننده رأی، بر طبق نظر خودش حکم کرده است و نمی‌توان او را ملزم به تجدیدنظر در رأی یقینی خویش کرد، مگر آنکه خودش یک نقصی در حکم خویش ببیند.

ب - نظرات موافق

- با توجه به بیان مقررات مربوط به اعاده دادرسی در قانون آیین دادرسی و «الزامی بودن» انجام آن بر اساس ضوابط مقرر پیش‌بینی شده در قانون آیین دادرسی، روشن است که به‌کارگیری واژه «تجویز» در این استفساریه، به معنای «اختیار» نیست، بلکه به معنای «لزوم و تکلیف» است.

- مشروط کردن رسیدگی مجدد در پرونده‌هایی که موضوع آنها حق‌الناس است به درخواست مدعی، ریشه در یک اختلاف مبنایی دارد. بر این اساس، کسانی که ولایت قاضی را به عنوان شعبه‌ای از ولایت فقیه نمی‌پذیرند، چنین استدلال می‌نمایند و رسیدگی قضایی را در تمام مراحل منوط به اجازه ذی‌حق می‌دانند. در مقابل، ما معتقدیم در حق‌الناس نیز، نیاز به اجازه مدعی و شاکی خصوصی، تنها در مرحله ابتدایی طرح دعوی لازم است و بنابراین، همین که مدعی و شاکی اقدام به طرح دعوا در دادگاه نمود، پس از استماع دعوا در دادگاه، ادامه رسیدگی و صدور حکم و ... در اختیار کامل قاضی است و نیازی به کسب اجازه مجدد از مدعی در مراحل بعدی نیست. بنابراین، در سایر مراحل، تنها انصراف مدعی از ادامه رسیدگی و اسقاط حق خویش، می‌تواند رسیدگی را متوقف کند

و در غیر این صورت، نیازی به کسب اجازه مجدد و متوالی از وی برای ادامه رسیدگی قضایی نیست.

- در خصوص شبهه مطرح شده در خصوص الزام به رسیدگی در پرونده‌های حق‌الناس، بدون مشروط شدن این رسیدگی به درخواست مدعی، دو نکته قابل ذکر است: اولاً رسیدگی رئیس قوه قضائیه به این پرونده‌ها معمولاً با درخواست ذی‌حق انجام می‌شود و به صورت ابتدایی صورت نمی‌گیرد. ثانیاً پس از تشخیص رئیس قوه قضائیه و نقض رأی صادر شده، شکایت ابتدایی طرف اول، همچنان به قوت خود باقی است و نیاز به رسیدگی دارد، مگر آنکه دلیلی بر انصراف از ادامه رسیدگی و شکایت، وجود داشته باشد. به عبارت دیگر، اعاده دادرسی، طرح دعوی مجدد نیست، بلکه ادامه رسیدگی به شکایت ابتدایی است.

- الزام مندرج در استفساریه نسبت به لزوم رسیدگی کلیه دادگاههای مرجوع‌الیه، اولاً شامل قاضی صادر کننده رأی ابتدایی نمی‌شود تا وی ملزم به صدور رأی بر خلاف نظر یقینی خویش باشد. ثانیاً با توجه به اینکه قضات فعلی دادگستری، قضات شرعی نیستند که صاحب اختیار کامل باشند، بلکه قضات منصوب هستند که حق قضایی آنها در چارچوب مقررات و قوانین تعریف شده است، لذا می‌توان در قوانین و مقررات، احکام صادر شده از آنها را محدود کرد و قواعدی برای آنها در نظر گرفت؛ از جمله این محدودیتها، همین ماده (۱۸) قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و استفساریه مربوط به آن است.

نظریه نهایی شورای نگهبان^(۱)

مصوبه مزبور، مغایر با موازین شرع و قانون اساسی شناخته نشد.

۱. مندرج در نامه شماره ۲۹۵۷۲/۳۰/۸۷ مورخ ۸۷/۹/۲۳ شورای نگهبان، خطاب به رئیس مجلس شورای اسلامی.